



وزارت فرهنگ و آموزش عالی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی دانشگاه تهران

بیان نامه دوره کارشناسی ارشد

رشته زبان و ادبیات فارسی

موضوع: تصحیح دیوان فدایی مازندرانی، به همراه مقدمه و تعلیقات.

استاد راهنما: جناب آقای دکتر نفی پورنامداریان.

استاد مشاور: جناب آقای دکتر اسماعیل حاکمی

پژوهشگر: فریدون اکبری، عذرهای

تابستان ۱۳۷۵ خورشیدی تهران

به نام پروردگار یکتا
فهرست مطالب
دیباچهٔ مُصحح

یک	* دین بنیادی ترین آیشخور ادب پارسی
چهار	* دیباچه ای بر مرثیه سرایی
هفده	* مقتل نویسی و تعزیه در ادب پارسی
هجده	تاریخچه و پیدایی تعزیه
نوزده	زبان تعزیه
بیست	تعزیه نخستین گونه نمایش بومی - دینی
بیست و سه	* زندگی، شعر و شیوه شاعری فدایی مازندرانی
بیست و سه	نام و تخلص شاعر
بیست و پنج	تاریخ روزگار فدایی
بیست و شش	فدایی و جامه ای در ستایش مُلک آرا
بیست و هفت	دستگیری فدایی
بیست و هشت	جامه ستایشی و بیان حال شاعر
سی و سه	نگاهی به تنها اثر فدایی (مقتل)
سی و چهار	قالب و وزن
سی و پنج	بهره مندی فدایی از دانش های گوناگون

سی و شش	فدایی و موسیقی
سی و هفت	اخترشناسی
سی و هشت	آیین ترسایی
سی و هشت	شیوه شاعری فدایی
چهل	ماده تاریخ و فرجام کار فدایی
چهل و دو	مرگ شاعر
چهل و دو	فدایی و زیبایی شناسی سخن
چهل و شش	آفرینش زیبایی و هنر
چهل و هشت پنجاه پنجاه و سه	فدایی و حافظ * سخن فرجامین * معرفی نسخه ها
پنجاه و پنج	* یادداشت های دیباچه

X X X

(دیوان) مقتل فدایی

۱ تصدیق ای درستاش پروردگار و گریز به شهادت
امام حسن (ع)

۳ مقدمه فدایی بر دیوان

آغاز مَقْتَلِ منظومِ فدایی

- ۵۱ نظام نخست از دیوان فدایی
- ۲۴۹ نظام دوم
- ۳۴۱ نظام سوم
- ۳۹۱ نظام چهارم
- ۴۴۵ دو رباعی از فدایی و بیابان دیوان
- x x x
بخش‌های افزوده از مصحح
- ۴۴۶ * واژه‌نامه دیوان فدایی
- ۵۱۹ * فهرست آیات قرآنی، احادیث و ترکیب‌های عربی دیوان فدایی
- ۵۲۶ * فهرست اعلام
- ۵۵۰ * کتابشناسی مأخذ

۵
* پیشگفتار

"میرزا محمود فدایی مازندرانی"، از سرانندگان سده سیزدهم، هر روزگار تاجار بوده است. این شاعر، آنچنانکه از سروده‌هایش پیداست در نهینه سخنوری توانمند بوده، نومن قلم را رام اندیشیده خوش ساخته است و آنگاه سوار بر مرکب سخن به میدان خونبار کربلا تاخته، اثری خونریز بر دل دفتر روزگار نشان داده است.

با این همه، به سبب اینکه نسخه‌های خطی این اثر در روستاهای دور افتاده، از دسترس پژوهندگان دورنگه داشته شده بود، وی گننام و ناساخته مانده است تا اینکه، گویی کرشمه انزلی در حق ما کار بر افتاد و شای اوج سعادت به دام ما در افتاد، و نویسنده این جستار به یک نسخه خطی از دیوان فدایی دست یافت.

از آن پس، درباره این سرانیده و دفتر شعرش به هر جا و هر کس که می‌شایست، روی کرده است. در رتبه‌های این جستجوها، سرانجام به سه نسخه خطی دست یافت و کار ویرایش و تصحیح را بر پایه همین سه نسخه به فرجام رسانده. اما در میان تذکره‌ها و زیست‌نامه نویسان گذشته و هر روزگار ما، هیچ یک از این سرانیده نام نبرده است. نویسنده در جریان این پژوهش به چهارده سرانیده با نام "فدایی" برخورد کرده، که هیچ یک شاعر مورد نظر ما نبوده است.

به هر روی، فدایی مازندرانی، ماجرای پرسوز و دل‌از کربلا را بر پایه کتاب‌های مغازی

تاریخی، یکسره به شعر درآورد، که در اصطلاح به آن "مقتل" می‌گویند.

در یک نگاه گسترده و فراتر، دیوان (مقتل) فدایی به دو بهره بخش می‌شود:
بهره نخست، پس از چهار هزار بیت دارد که در قالب ترکیب بند و با وزن
"مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان" (بجز مضارع مضمّن اضرب مکفوف محذوف) در
چهار نظام یا بخش سروده شده است (کتاب حاضر).

بهره دوم، مرثی و نوحه‌ها و چند قصیده زیباست که وزن‌های گوناگون دارد،
این بخش ناتمام و ناقص است، چون از نسخه‌های موجود، به سبب کفنگی برگه‌های از میان
رفته است، آنچه برجای مانده چیزی حدود سه هزار بیت می‌باشد.

در این اثر، تنها بخش نخست یعنی مقتل یا چهار نظام فدایی را با عنوان دیوان پس رو
دارید. بخش مرثی و نوحه‌ها، انشاءالله، پس از این درد فتری جداگانه پیکش
علاقتمندان و عاشق‌رایبان خواهد شد.

نگارنده، پس از تصحیح و مقابله نسخ این اثر گرانمایه، دیباچه‌ای دراز دامن در
چند جُستار بدان افزوده است.

نخست، جستاری با عنوان: دین بنیادی‌ترین آفتخورد ادب پارسی. دوم،

دیباچه‌ای بر مرثیه سرایی. سوم، مقتل نویسی و تعزیه در ادب پارسی. چهارم،

زندگی، شعر و شیوه شاعری فدایی، و در پی آن بررسی سبک سناختی بند نخست

از ترکیب بند بلند آوازه محتم کاشانی و یک بند از فدایی که به پیروی از همان

بند محتم سروده شد و سپس شاعران که تا روزگار ما به پیروی از همان بند سروده‌های

نغز بید آورده اند.

سرانجام، در پایان این اثر، برای آسان شدن پژوهش نزد خوانندگان باریک اندیش و نکته سنج، چند پیوست به این کتاب افزوده شد؛ نخست واژه نامه دیوان . سپس فهرست آیات قرآنی . بدنبال آن فهرست احادیث و ترکیب های عربی دیوان . پس از آن، نام نامه یا فهرست اعلام و اشخاص دیوان و در فرجام کار هم کتابشناسی منابع بدست داده شد.

باری، آن بی نشان بید و آن بیگانه نیست همتا را سیاس می نویم که این بیدل دروا را زمان و امان بخشید، تا توانست این کار را به انجام آورد.

دلا! معاش چنان کن که گر بلغزد پای

فرشته ات به دو دست دعا نلگه دارد.
(حافظ)

دین، بنیادی‌ترین آیشخور ادب پارسی

ادب دیرین و گرانسنگ پارسی گستره‌ای بس شکوهمند و شگرف دارد و از آیشخورها و
بن پایه‌های زاینده و جاوید برخوردار است. ازان برداست که بی‌بنیم پس از گذشت
سده‌ها همچنان نثر و فرسخ خود را نگاه داشت. نازان در خشان بر حکماد
ادب جهانی جای گرفت، است.

مشکوی ادب پارسی، به سبب بهره‌گیری از زبوره‌های ملی و فرقه‌های الهی و بن پایه‌های
استوره‌های - دینی، بنیانی استوار و بی‌سایمان یافت است. بدین سان در گذر زمان
کاخ دل آرای ادب، نه تنها شوده و فرسوده نگشت که پیوسته جای باش
فرزانتان، و زبان آن زبان فرعیگان و دانشوران بوده است.

فریبای و زیبای ادب بخارین پارسی از چین و ماچین و زنگ و فرنگ هم در گذشت،
خرد جهانی را آسوفته، جان جهانان را سیفته و فریفته خود ساخته است. آنچه
"گونه" آلمانی و "ادوارد براون" انگلیسی و دیگران در حینبر گسوان عنبرین ادب

ایران زمین در افتاده اند و برای زبای از آن نیافته اند.

"در زلف چون گمدهس ای دل میبچ کانبجا

سرها بریده بینی، بی جرم و بی جنایت.

(حافظ، قرنها یعنی غزل ۹۴)

تألفه پیدا است که این همدمی و همبیری با زبان و ادب و فرهنگ ایران مایه نازس
 آنان به خود شده است، چه هر که را سر و سبزی با نوسان ادب افتاده
 سراجی دل و جانش خرمی و شادابی یافت است در مرغِ روحش با شاهین نلک
 چنگ در انداخته، دست بر خردش با عطار در کوس هم سری نواخته است.
 به عمر سبب است که "نیچه" آلمانی شعر خواند سیر از حاشیه بر "اعجاز واقعی
 هنر بشری و سر مست که تداوم خرد مدان جهان" می داشت. (۱)

"نوتی" خود درباره فرسند می خرد آشوب ادب پاریسی می نویسد:

"ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشت ها و بیابان ها

ایران می وزید آشنا شدم" (۲)

بر پایه آنچه گفته آمد ادب پاریسی از آشخورها و بن مایه های سود می برد که بر آمده از آرمات
 نهان انسان و سیراب کتوده جان و پهنه ناپیدا کران آن است. به گونه ای که هر
 خواسته، سخن دل خود را در آن می باید و هر رمزگذری که از لوت ادب می گذرد، دگر
 مسیحایی سروده های پاریسی تا لید پر مرد و رنگ باخته او را بر سر شوق می آورد و او
 را به بالکوی و دست انسانی و می راند.

یکی از سر حسیه های جوانان و سوزانگه بر ادب پاریسی باورهای مذهبی - اسلامی است، از
 هنگامی که اسلام بر قلمرو ایران بر تو افکنده است، نویسندگان و سرانیدگان این سرزمین
 سرو و جرعه نوش خمشانه شربت بوده اند و چهره جهان را با آن گلگون
 نگاه داشته اند.

از نخستین سده های هجری شاعران و نویسندگان از جلوه های تابناک و پشلوه آیین اسلام
بهر بهره اند و از باورهای رخشان و منجاریهای بسامان آن جوانان دستمایه و ابزاری
برای دلنشان کردن سخن سودجسته اند و از سرچشمه زلال آن سنگان معرفت
را سیراب ساخته اند .

آنچنانکه پس از این گفتیم ، یکی از آبشخورهای جوشان که بر اقلیم دل هردین باور
در پهنه ادب روان گشت ، دین اسلام و فرهنگ آسمانی و ستم شنیز آن است .
این چشمه پرفیض الهی رگه های فراوان دارد و از رمزگزار هر شاخه آن روح بلند و آریانی
به بکر انسانی دمیده می شود و سبب یلاش آلاش های نمادینمان و جهان جان می گردد .
به گونه ای که مستان و غزلخوان دست از هر دو جهان فرو می نشیند .

یکی از بن پایه های که در این پهنه همراه دلی را به سوخت نشاند است رویداد تاریخ ساز
تاریک سوز کربلاست ، حادثه جانگیری که جهانگیر گشته ، به گونه ای که از همان سال ۶۱ هجری
تاکنون دلسوخنگان بسیماری در اندوه آن سید جوانان اهل جنت قلم را گریانده اند و
دفتر سترگ دستبعاثورا را نگارین کرده اند .

السنون ما شیء بر آن سریم ، سبوحکش این خیمخانه گردیم و از سرچشمه سرخ و بخون نشسته
آن بهره ای بر سریم و سبوی خشکیده دل را در جویمار آن بیافکنیم و زنگ و زنگار و
خاک و غبار از آستان آن بشویم و آنگاه جریه ای از سرزمین تفتیده کربلا به همراهمان
بسیماییم ، تا ثقت آن خون از دیده عاسقان روان سازد و عقل از کف خرد باوران
براندازد .

یا نوشت ما :

(۱) - دیوان شرقی ، گونه ، ترجمه ، سفاه ، مجامع الدین ، نشر ابن سینا ، چاپ دوم ، ۱۳۴۳ ، ص ۲۱

(۲) - دیوان شرقی ، همان ، ص ۲۲ .

* دیباچه‌ای بر مرثیه سرایی در ادب فارسی *

از سال شصت و یک هجری قمری، آنجا که اسطوره آزادی و تندیس انسان آرمانی را بیک "ارجمی" در رسید و سیاهکاران آمرمن تبار، طبل بازگشت آن شهسوار را بنواختند و آن سالار سرزمین درد و بلا به سوی جایداد پاک و لا پیرگشود و بر سیدره اقلیم نیست همای او آشیان گرفت، تا به کنون که آن سالار شامدان در بلندای قلعه قاف هم آشیان سیخ گشته است و ما در پس آن حیران مانده ایم و سرگردان، نویسندگان جادونگار و سراینندگان فسونگار تونس سیاهکار را بسیار در پهنه جریده سفید عذار رانده اند و قلم را در سوگ آن سید احرار فراوان گریانده اند، به گونه‌ای که زمینیان را اشک در دیدگان افتاد و جاری اشک دیگر اندومان را پاک از دل زدود و فرا زمینیان (آسمانیان) را خون در دل و جان نشست و تو گویی که سرخی کرانه های آسمان بامدادان (به گاه فلق) و شامگاهان (به گاه شفق) خود، بدین سبب است.

» بس کن ای محمود « کاین طبع روان

« (۱) خون روان سازد ز چشم آسمان .

با نگاهی به پویه پایای ادب گرانسنگ ایران، درمی یابیم که در سده های آغازین روزگار اسلامی، سروده ها و نوشته ها یکسره به زبان تازی بوده است، از این روی تا سده سوم هجری چیزی به پارسی بدست نیامده است، نخستین سراینندگان پارسی گوی از روزگار یعقوب لیث^ن به این سو بدیدار گشتند، در میان ساعرا و

نویسندگان این روزگار، هیچ‌یک در زمینه مرثیه‌پردازی و سوگ سرود و بازگفت رویداد کربلا سخن یاد نکرده است. پیداست که انگیزه این امر را باید در سخت‌گیرها و کلبه‌به-نگریمای خلفا و فرمانروایان روزگار جست. چه، تا روزگار دودمان ایران نژاد آل بویه (۳۲۸ → ۳۲۰ ه.ق) اجازه داده نمی‌شد که کسی آشکارا در سوگ حضرت سیدالشهداء مجلسی برپا کند.

” معزالدوله دلیلی“ در روز عاشورای سال ۳۵۲ ه.ق مردم را مجبور به بستن بازار کرد و خوالگران را از طبع بازداشت و زنان را بر آن دست‌آزخانه‌ها بیرون آید و موی پریشان سازند و لطمه بر سر و صورت زنند و بر قتل حسین بن علی (ع) شیون کنند و این اولین بار بود که در ملاء عام در بغداد بر حسین بن علی (ع) نوبه کردند و این حال شصت سال دوام داشت.“ (۲)

از این پس مردمان جامه‌ای سیاه به نشان سوگ امام به تن می‌کردند و آزاد و رها به برپایی عزاداری و اندوختگی و مجالس و نثره سولوازی می‌پرداختند. این جنبش در اندک زمانی در ایران نیز رواج یافت؛ آنچنانکه گروهی پدید آمدند، به نام ”مناقبیان“ و در برابر اینان دسته‌ای دیگر به نام ”فضایلی یا فضاییان“ جای داشتند.

”از سده پنجم و ششم اسلامی، افرادی به نام ”مناقبی“ به روایت داستانهای تاریخی برای عامه پرداختند و چون از نفعیان بودند، ائمه را اهل بیت پیامبر را مدح کردند و از جنگ ما و دلاوریها و عدالت خواهی و بشردوستی ما و محبتی مطالبی که بر آنها رفته بود، سخن می‌گفتند، در مقابل این افراد ”فضاییان“ درباره رستم و اسفندیار و زال و... داستان می‌گفتند و رفتار و اعمال شیخین را می‌ستودند.“ (۳)

این حرکت خردک خردک ادب پارسی را در گرفت، بدانسان که از سده ششم هجری سرانندگان به سوگ و رثاء مذهبی و بویژه یادکرد رویداد کربلا روی آوردند و در مجالس

زبان پرشور را به آتش جان سوز کربلا روشن نمودند و زبانه‌هایی از سوز درون
 و نفثه‌المصدر را بر دل دفترِ سبّ روزگار نشانند.
 به گمان من نخستین سراینده‌ای که بطور رسمی و آشکارا در سوگ و منقبت امام حسین (ع)
 اشعاری به فارسی سروده، سنایی غزنوی (درگذشته به سال ۵۲۵ هجری قمری) می‌باشد.
 در "حزینة العقیقة و شریعة الطریقة" سنایی حدود هشتاد بیت در منقبت و صفت
 قتل آن حضرت و در صفت کربلا آورده است، نمونه را به چند بیت بسنده می‌شود:

پسر مرثئی امیر حسین که چنوی نبود در کوشن
 اصل و فرعش همه و نادر صفا عفو و خشمش همه سکون و رضا
 جفا کربلا و آن تعظیم کز بهشت آورد به خلق نسیم
 و آن تن سر بریده در گل و خاک و آن عزیزان به تیغ دلها خاک
 و آن چنان ظالمان بد کردار کرده بر ظلم خویشن اصرار
 تیغ‌ها لعل گون ز خون حسین چه بود در جهان بتر زین شین (۴)

پس از سنایی، همچنین از سراینده‌گان سده ششم هجری باید از "قوای رازی" یاد کرد، او نیز در
 مرثیه امام ابیاتی دارد و از شاعران شیعی مذهب دانسته شده است.
 برخی "قوای رازی" را نخستین یا قدیمترین مرثیه پرداز در سوگ سید الشهداء یاد کرده اند، از جمله
 در کتاب "نگرشی به مرثیه سرای در ایران" چنین می‌خوانیم:
 "تصرّی رود که قدیمترین مرثیه را در سوگ شهدای کربلا، قوای رازی شاعر قرن ششم هجری
 سروده باشد." (۵)

گمان می‌کنم، این سخن سنجیده و استوار نیست، چه، سنایی حدود نیمه سده پنجم هجری زاده شد
 و در سال ۵۳۵ یا ۵۲۵ درگذشته است. اما ولادت "قوای رازی"، گویی در اواخر قرن پنجم اتفاق
 افتاد و حدود سال ۵۶۰ هجری قمری نیز زندگی را بدرود گفت. (← تاریخ ادبیات صفا ج ۲).

در پی این دو شاعر باید از "سیف فرغانی" نام برد؛ او از شاعران سنی مذهب قرن هفتم و هشتم است، اما با این همه در مرثیه حضرت امام حسین (ع) سرودهای سوزناکی دارد و اشاد ذبیح الله صفا، او را در شمار کهن ترین سخنوران مرثیه پرداز یاد کرده است:

"او (سیف فرغانی) در زمره قدیمترین سخنوران است که در مرثیه شهیدان کربلا شعر گفته و خلق را به اقامه مراسم عزیت 'گسته کربلا' و 'گوهر مرثی' و 'فرزند رسول' و زارن و ندبه "درین عزا" دعوت کرده است و گریه را درین ماتم موجب "نزول غیث" و "نشستجوی غبار کدورت از دل" دانسته است." (۶)

اینک بیت هایی از سیف فرغانی:

" ای قوم در این عزا بگریید
بر گشته کربلا بگریید

از خون جگر سرشک سازید
بهر دل مصطفی بگریید

دل خسته ماتم حسینید
ای خسته دلان! هلا! بگریید

تا نسته شود کدورت از دل
یک دم ز سر صفا بگریید " (۷)

همچنین از شاعران سده هشتم، "خواجوی کرمانی" و "ابن یسین فریومدی" و "سلمان ساوجی" را می توان نام برد که در این زمینه اشعاری سروده اند.

"به هر حال، از شاعرانی که در ذکر مناقب پیامبر و خاندان او و یا در رثاء آنان اشعاری سروده

باشند، در این دوره "امای مروی"، "فخرالدین عراقی"، "سعید مروی"، "ابن نضوح"، "حسن متکلم"،

"حسن کاشی"، "معین جوینی" را می توان نام برد. . . . در قرن نهم و دهم به تدریج بر شماره این گونه

اشعار افزوده می شود و نظم منظومه های طولانی هم به وسیله شاعران شیعی مذهب آغاز

می گردد." (۸)

در سده نهم هجری از بزرگترین سرایندهگان شیعی مذهب این دوره: "محمد بن حسام الدین محمد خوانی"

معروف به "ابن حسام" است. او افزون بر منظومه های - دینی "خاوران نامه" که گزارش جنگ ها و

دلاوریهای حضرت علی (ع) است، دیوان شعری هم در نعت پیامبر (ص) و منقبت حضرت علی (ع) و

چامه های در سوگ امام حسین (ع) دارد.

آنچنان که گفته شد، از سده نهم گرایش سراینندگان و نویسندگان به پردازش سروده‌های دینی فزونی یافت و منظومه‌ها و سروده‌های یکپارچه‌ای پدید آمده است، این خیزش و حرکت که از سده‌های پیش آغاز گردیده بود، در این روزگار از بهینه شعر به قلمرو نشر راه یافت.

در سبک سنایی می‌خوانیم:

«کتاب روضه الشهداء» اول کتابی است که در این باب تصنیف گردیده است، ملمع به نظم و نشر فاخر، و اهل ذکر برینا بر آن کتاب را می‌خواندند و از آن روان طایفه و پیروان ایشان را "روضه خوان" نامیدند و تا امروز هر کس ذکر مصائب اهل بیت کند وی را روضه خوان، خوانند. چنان که هر کس غزوات بخواند او را حمله خوان؟ خوانند به مناسبت کتاب "حمله حیدری". (۹)

"روضه الشهداء" که پیراوازه تیرین کتاب فارسی به نشر در واقعه کربلا است، در سال ۹۰۸ هجری یعنی آغاز سده دهم به وسیله کمال الدین حسینی و اعطاء کاشفی نوشته شده است. این اثر، از همان آغاز، نام و آوازه‌های یافت و "فضولی بغدادی" (درگذشته به سال ۹۷۰ هجری) و "جایی-قصیری"، آن را به ترکی برگرداندند.

از سده نهم و آغاز سده دهم، با توجه به روی کار آمدن صفویان و گرایش شدید آنان به آموزه‌های دینی، این روند شتاب بیشتری یافت و سراینندگان و نویسندگان فراوانی بدین زمینه پرداخته‌اند. «و نظام استرآبادی (درگذشته به سال ۹۹۱ هـ) دیوان کامل در همین باب بدینی توحید و نعت رسول و منقبت ائمه دین دارد... ذکر مراسم شهدای کربلا را چه او چه بیشتر شاعران... در قصاید آورده‌اند. چنان که کارشان را می‌توان مقدمه شیوع همین نوع در عصر صفوی دانست. از شاعران دیگری که در آثارشان از این نوع مدایح یا مراسم دینی دیده می‌شود، برفیق خجندی، املی شیرازی، کاتبی، فغانی، انسی، لطف الله نیشابوری، اوحدی سبزواری، وحشی بافقی...»

رای توان نام برد. (۱۰)

برینیا آنچه تا کنون گفتیم، از روزگار آل بویه، بسیار کسان در سوگ حسین بن علی (ع) با سوز و گداز سرورده‌اند و نوشته‌اند. اما هیچ یک آن بخت بلند "محشتم" را نداشت و آن کلامش چونان گفتار "محشتم" بردل و جان جاگیر نشد. توگویی این همه آمدند

تا بنیانی بر پی افگند که برکنگه بشکوه آن "محتشم کاشانی؛ چونان مرغی آسمانی
به نوا در آید.

"محتشم" همه فرو و فروغ خود را از دروازه بند سوگ سرودش به کف آورده است،
آن چنان که دیوانش، که پراز فصاید مدحی در ستایش شاهان و غزل‌ها و رباعیات
است، در سنجش با دروازه بند، یکسر به فراموشی سپرده شده است، به گونه‌ای که
نام "محتشم" پیوند شناختگی با شعر مذهبی و مرثیه یافته است و این در دو روی،
یک سکه می‌توان دانست. به سخن دیگر، هر جا یاد "محتشم" باشد، رثا، و سوگ سرود
با آن همراه است و در هر نشست و مجلس مذهبی از عزاداری نامی برود، در بلندای
آن یاد "محتشم" می‌درخشد.

اگر در هر یک از گونه‌های ادبی (Literary Genre) در پی بهترین چهره آن
باشیم، در سوگ سرود مذهبی و مرثیه (Elegy) بی‌گمان "محتشم" را باید
از میان دیگران برگزید.

ناگفته پیداست که این جنبش دراز دامن ادبی و گرایش دینی، با "محتشم" به فرجام
نرسید بلکه پس از "محتشم کاشانی" (۹۹۶ - ۹۰۵ ه. ق) سرانندگان و سوت‌دهان
بیشماری در پهنه ادب دیرپای پارسی رخ نمودند و برگ‌های نگارین و زرین بردن
شعر پر شور و شیرین این سرزمین افزودند، آنچنانکه نه قلم را یارای بازنویسی
آن همه است و نه قلم زن را توان یاد کرد.

به همین روی، دامن سخن را فراموش نیدم و بند آغازین از ترکیب بند "محتشم" را
برگزیدم و تنها به کسانی پرداختم که به پیروی از همان "وزن و قافیه و ردیف"،
اشعاری شور انگیز پدید آوردند، پس ناگزیر، بسیاری از سوگ سرایان و مرثیه
پردازان، از قلمرو این پژوهش بدر افتاده‌اند.

بند نخست از دروازه بند محتشم، که مشت بیت دارد:

"باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است"

باز این چه رستخیز عظیم است، کز زمین
 این صبح سیره باز دمید از کجا کز او
 بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
 کار جهان و خلق جهان، جمله در هم است
 گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خواستش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرمای قدسیان همه برزانی غم است
 جن و ملک بر آدسیان نوحه می کنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
 پرورده کنار رسول خدا، حسین « (۱۱)

* بررسی این بند از دید ادبی :

وزن یا آنگ پیرونی آن، بحر مضارع مثنیٰ آخر مکفوف مقصور (= مفعول فاعلات
 مناعیل فاعلان) است که از اوزان رایج و پرکاربرد شعر پارسی است. این وزن با
 درونمایه و حال و هوای بنیادین ترکیب بند، بکسره سازگاری دارد و شور احساس را
 به گونه ای همسو و همراه با سوگ و آه برمی انگیزد و در بغ و دردی کارا، که از سرشت
 سخن برمی آید را بر دل دجان خواننده و شنونده درمی افکند.
 قافیه یا موسیقی کناری :

واژگان عالم، ماتم، اعظم و ... قافیه هستند. واژه "است" که در پایان مصرعهای
 دوم تکرار شده، "ردیف" است، پس این شعر "مردّف" می باشد، قافیه یکبار تکرار شده است.
 صنایع بدیع لفظی یا موسیقی درونی :

سجع : شور و صور، عام و نام، سر و در و بر .

جناس : عظیم و اعظم، قدس و قدسیان .

تکرار : واژه "چه" ۵ بار و "باز" ۴ بار، موسیقی حروف یا تکرار حرف "ز = ذ = ظ" ۱۷

بار، در سراسر این بند چشمگیر است. بدانشان که یادآور "زاری و عزا" تواند بود .

بررسی مایه فکری :

از دید بنیایه اندیشه ای، شعر محشّم در بیان اندوه و سوگ سالار شهیدان می باشد،

اندوهی گران که بالای گردون را خم داده و رخسار جان را به خون آلوده است .
 هم از این رو است که شاعر آن را رستخیز عظیم خوانده است و بر آن است که کار
 و سامان گیتی وارونه گشته ، آشوب و غوغایی در همه ذرات جهان پدیدار شده است
 و در پی آن می گوید :

” سرمای قدسیان همه بر زانوی غم است .“

بدینسان ، مکان را به سوئواری فرامی خواند ، نام آوا و یک صدا با او نوحه سرکنند .
 بر پایه آنچه گفتیم ، شعر ”محتشم“ ساده و بدور از پیچش های ادبی و کاربردهای
 دشوار هنری است ، به گمان من یکی از انگیزه های که سبب شده است تا این سروده
 بختی بلند بیابد و بر سر در دلها بشیند و محراب نشین مساجد گردد ، همین روانی
 و شیوایی و سادگی پسندیده آن است . به همین روی می بینیم هر درس ناخوانده و
 به مکتب نرفته ای ، کمابیش بیت های از آن را در یاد دارد و این از دید روانشناختی
 نیز پذیرفته است ، چه ، شعری درشت و نامنموار را هیچ طبع درست و سرشت
 سازوار خوش نمی دارد و بدان کنشی ندارد .

از کسانی که شیوه ”محتشم کاشانی“ را پی گرفتند و در این راه گام نهادند ، باید از ”میرزا محمود
 فدایی مازندرانی“ (درود ۱۲۸۰ - ۱۳۰۰ هـ) یاد کرد ، فدایی با پیروی از سبک و شیوه ”محتشم
 و صباحی بیدگلی“ (درگذشته به سال ۱۲۱۸ هـ) دیوانی پدید آورده است ، افزون بر چهارمزار
 بیت که یکسره در همین وزن ترکیب بند ”محتشم“ و در قالب ترکیب بند سروده شده است .

”الترسیگای و فضل تقدّم“ محتشم نبود ، بی هیچ گمان و گزاره ای می توانستیم فدایی را
 برتر از دیگران بدانیم . چه ، زبانی شیوا و رسا دارد که بشکوه و هموار است ، اما با این
 همه او خود را دنباله رو ”محتشم و صباحی“ می داند .

”... اما شمسواران میدان سخنوری در این مقال هر چه بایست گفت ، گفتند ...“

صاحب طبع روانی ... چون ”محتشم کاشانی“ ... و بعد از آن ”صباحی“ ، صبوحی کوش
 این پیانه و پیانه نوش این خمخانه گردید ، پس مرا با طبع نامزرون و مزان ناسنجیده ،
 چه یارای دم زدن است .“ (۱۲)

به هر روی، این شیخ آشفته حال و شوریده سر، آنچنان شوری به سخن خود درآوند، است که سروده ماش هوش از انسان خردمندی ریاید و دست گیر او می شود تا وی را به در دولتسرای اقلیم دل برساند.

" فدای ای خانه بردنتر مزن، برهم مزن کشور که نوب خانه ات خنجر به قلب شیخ و شاب آمد

رشته نظم فدای، رشته پروین گسخت
 * آسمان را داغ بردل، نظمش از اختر کشید.

(۱۳)

اینک یک بند از دیوان فدای که با رعایت وزن و قافیہ و ردیف، شاعر به اقتضای سروده محشتم، به نظم درآورده است:

پرسیدم از هلال که قدمت چرا خم است؟
 گفتم به چرخ بهر چه پوشیده ای کبود؟

گفتم که ای سپهر، بگو کمان عزای کیست؟
 گفتا خیدن قدم از بار ماش است

گفتم به دل که بهر چه ای لخت خون چنین؟
 آهی کشید و گفت که ماه محرم است

این ابر از برای چه برگو که در هواست؟
 گفتا عزای اشرف اولاد آدم است

این صوت ناله است و یا صور رستخیز؟
 وز خون، برای کیست که چشم تو پر نم است

گفتا نه آگهی که دمیده ماه عزا
 وین شور در هوای که برگو که در نیم است

یک دم بکار باش و ز مژگان بربر دم
 این شور محشر است و یا جوش ماتم است

ماه عزا و ماتم شاهی است کز غمش
 غم ما تمام در دل و دل جمله در غم است

این ماتم شهی است که شرح مصیبتش
 بی در توان کلك و نه در قوه قم است

در وصف ذات اقدس او، عقل و اله است
 در شرح مدح حضرت او، نطق ابکم است

آن شع جمع اهل جنان کز مصیبتش
 گیسوی حور جمله پریشان و درهم است

بنگر که از کشیدن بار عزای او
 پشت فلک بسان کمان راستی خم است

دلها برای اوست که اندر تپیدن است
 دریا ز شور اوست که اندر تلاطم است

از هر کریم و عالی و هم عالم و شریف
 او اکرم است و اشرف و اعلا و اعلم است

باشد اگر چه ماتم یحیی بسی عظیم
 لیکن غمش ز محنت یحیی بی اعظم است

چرخ سخنی و اختر گردون نیتین

مهر سپهر حیدر و خیر النساء حسین (۱۴)

دوازده

* بررسی سروده فدایی در چشم انداز ادب :

موسیقی بیرونی یا وزن، با وزن ترکیب بند محشتم یکسان است. فدایی، افزون بر وزن، قافیه و ردیف را نیز همچنان با سروده شوریده کاشانی (محشتم) برابر نهاده است.

موسیقی کناری یا قافییه :

همچون شعر محشتم مُردَف است (یعنی ردیف دارد) و دوبار قافییه (ماتم و خم) تکرار شده است، که با توجه به شمار بیت ها، این تکرار لغزش و عیب نیست و دیگر اینکه هیچ یک از قافییه های تکراری بی فاصله در پی هم نیامده اند.

موسیقی درونی (صنایع بدیع لفظی) :

جناس تام : دم (نفس) و دم (خون) . . .

جناس استساق : عظیم و اعظم، عالی و اعلا، شریف و اشرف و . . .

سجع مُطَرَف : مهر و سپهر . . .

سجع ستوازی : صور و شور، بُرودر، شمع و جمع .

سجع ستوازن : اهل و شمع . . .

تکرار :

واژه "عزا" ۵ بار، "ماتم" ۵ بار، تکرار واج میم (م) در سراسر این سروده فدایی چشمگیر است، به گونه ای که از آغاز تا فرجام در همه بیت ها آمده و شمار آن به حدود ۸۵ بار رسیده است و این بسامد بالا شاید بی سببی نباشد، چه، خود یادآور "ماتم و مصیبت" هم تواند بود. نمونه را به این دو بیت بنگرید :

یک دم بکار باش و ز مژگان بر نیز، دم مهلت روا مدار که فرصت همین دم است

ماه عزا و ماتم شامی است، کز غمش غم ها تمام در دل و دل جله در غم است

به تمان بسیار، سرانیده با آگاهی از این هم آوایی و نغمه حروف بهره برده است، به سبب

اینکه یکسره در سونود با سرشت سروده و بن مایه آن است، از این رو، گمراهی و کارایی

واژه با معنا و جایگیر شدن در نهان انسان، در گرو همین موسیقی و آهنگ درونی شعر

می باشد، زیرا زبان موسیقی، زبانی است که در قلمرو دل نیز رونق و روانی دارد و

اهل دل را بدان زبان رازها و سخنهاست .